

زیرساختهای تأمین اجتماعی ایران در قرن سیزدهم هجری شمسی

کامبیز لعل*

چکیده

بی‌شک دستاورد ناشی از بررسی پدیده‌های اجتماعی و فرایند شکل‌گیری و تحولشان حاوی نکات بسیاری خواهد بود که می‌توان از آنها در بهبود موقعیت جاری و یا اصلاح اوضاع آینده استفاده کرد. دور از واقعیت نیست که این حکم کلی در خصوص تأمین اجتماعی نیز مصداق داشته باشد. تأمین اجتماعی نوین در اروپا مبتنی بر بستر اجتماعی و اقتصادی‌ای شکل گرفت که متناسب با نتایج رنسانس بود و از پیامدهای انقلاب صنعتی و انقلاب سیاسی نیز بهره می‌برد. به همین ترتیب، گسترش آن نیز بر همین اساس است.

اما، به نظر می‌رسد، فرایند مذکور برای ایران به گونه‌ی دیگری رقم خورده است. واکاوی زیرساخت‌های تأمین اجتماعی در ایران و مقایسه آن با اروپا، نشان‌دهنده تفاوت عمیق میان آنهاست، به طوری که می‌توان گفت بستر مناسب برای شکل‌گیری تأمین اجتماعی در ایران فراهم نبوده است.

۱- مقدمه

تأمین اجتماعی مدرن در ایران، به سال ۱۳۱۰ به قانون کارگران طرق و شوارع، که به حمایت از کارگران اختصاص داشت، برمی‌گردد و طی دهه دوم قرن چهاردهم هجری شمسی بتدریج پا گرفته است. در دهه بعد از آن نیز همراه با گسترش آزادیهای اجتماعی و شکل‌گیری احزاب، دسته‌ها و عقاید متنوع سیاسی و اجتماعی، گسترش یافته و در اوایل چهارمین دهه قرن حاضر با شکل‌گیری صندوق تأمین اجتماعی کارگران، پایدار شده است. در طول سالهای اخیر نیز ساماندهی مجددی از نهادهای فعال در نظام رفاه و تأمین اجتماعی در کشور انجام شده و امید

* کارشناس سازمان تأمین اجتماعی

است که با ساختار و شمایل نوین، بسیاری از کاستی‌های گذشته جبران شود و شاهد حرکت‌های تأثیرگذاری در زمینه ارائه بسته خدماتی «تأمین» به نیازمندان و مشمولان آن باشیم. جدای از مفهوم عامی که برای آن ارائه می‌شود و گستره وسیعی که از نظام تأمین اجتماعی به ذهن متبادر می‌گردد، مفهوم خاصی نیز مورد توجه است و آن همان بخشی از آن کلیات است که با عنوان سازمان تأمین اجتماعی فعالیت می‌کند و مشغول ارائه خدمات بیمه اجتماعی به کارگران و صاحبان حرفت و مشاغل آزاد است.

با وجود سابقه طولانی‌ای که به آن اشاره شد، در طول یک دهه گذشته شاهد تصویب قوانین مختلفی بوده‌ایم که تعهدات مضاعف و پیش‌بینی‌نشده‌ای را بر این سازمان تحمیل کرده و چشم‌انداز منابع و مصارف آن را مخدوش کرده است. در خلال این سالها، نعل وارونه زده و برخلاف اصول رایج در نظام‌های تأمین اجتماعی عمل کرده‌ایم. سن بازنشستگی را کاهش داده‌ایم، خروجی‌های صندوق را بشدت افزایش داده‌ایم و می‌خواهیم حق بیمه‌ها را نیز کم کنیم. در کنار این مشکلات، رفتار نهادهای کارگری نیز بسیار قابل توجه و بررسی است، چراکه به جای حمایت از این صندوق بین‌نسلی، در بسیاری از موارد دوشادوش سایرین نسبت به تحمیل برخی قوانین غیرمنطبق با اصول بیمه‌های اجتماعی، اهتمام جدی دارند. بنابراین به نظر می‌رسد در ایران، برخورد سطوح مختلف جامعه در حوزه‌های حاکمیتی و مدنی با مقوله بیمه‌های اجتماعی نسبت به موارد مشابه در کشورهای دیگر بخصوص کشورهای اروپایی متفاوت است. هدف اصلی این نوشتار، بررسی و شناخت برخی علل این تفاوتهاست. حوزه بررسی نیز به زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی، محدود است.

از آنجا که بیمه‌های اجتماعی، پدیده‌ای اجتماعی‌اند همانند سایر پدیده‌های این‌چنینی از ماهیت پیچیده‌ای برخوردارند و برای شناخت و بررسی و تبیین آنها باید عوامل گوناگون و مختلفی را مطرح نظر قرار داد. حال با توجه به نظر دورکیم^۱ که، «هیچ امر اجتماعی با هر پیچیدگی را نمی‌توان تبیین کرد مگر آنکه رشد کامل آن را در خلال همه انواع آن تعقیب کنیم» (ساروخانی، جلد دوم، ۱۳۸۰، ص ۱۸۸)، با نگاهی تاریخی به مقوله تأمین اجتماعی و

۱. متفکر اجتماعی قرن نوزدهم. این نقل قول از اثر زیر است:

E. Durkheim, *The Rules of Sociological Method*, P. 139.

شناخت آن در ایران می‌پردازیم. هدف ما از این شناخت، تبیین تفاوتهاست، بنابراین ناچار به مقایسه نیز هستیم. بدین ترتیب رویکرد کلی در این مطالعه، تاریخی - تطبیقی و فرض اصلی ما این است که پیدایش تأمین اجتماعی در ایران معلول عواملی است، غیر از آنچه در اروپا شاهد آن بوده‌ایم. به همین دلیل در مواردی نیز برخلاف اصول رایج در صندوق‌های بیمه اجتماعی عمل می‌کنیم.

دستیابی به چنین هدفی، با توجه به رویکرد ذکرشده زمانی طولانی و مطالعاتی گسترده می‌طلبد، از این رو بر آن شدیم که در بخشهای مختلف به این موضوع بپردازیم. ابتدا بستر شکل‌گیری تأمین اجتماعی در اروپا مورد بررسی قرار می‌گیرد و شرایط اجتماعی و اقتصادی اروپا در سالهای پیش از برقراری بیمه‌های اجتماعی بررسی می‌شود. سپس مروری تاریخی بر اوضاع و احوال ایران در قرن سیزدهم هجری خواهیم داشت و در انتها به مقایسه خواهیم نشست.

۲ - بستر شکل‌گیری تأمین اجتماعی در اروپا

اعتصابها و اعتراضهای کارگری، ناآرامی‌های اجتماعی و پیامدهای سیاسی آنها که بر پایه تفکرات مارکس و در تقابل با فردگرایی و منفعت‌طلبی لیبرالیسم در اروپا ایجاد شده بود، ضرورت سیاسی و اجتماعی احقاق حق و ایجاد نهادهای رفاهی و تأمین برای کارگران را بیشتر کرد چرا که دولتها و سیاستمداران لیبرال از توانمندی توده‌های اجتماعی بویژه طبقه کارگر آگاه بودند و البته از تأثیرگذاری آنها بیمناک. شاید هنوز تصویر انقلاب سال ۱۸۴۸ که سراسر کشورهای اروپایی را فراگرفت و شورشها و اعتصابات مختلف کارگری در سالهای دیگر از ذهن سیاستمداران و دولتمردان میانسال دهه‌های آخر قرن نوزدهم پاک نشده بود. به علاوه گسترش دموکراسی و قدرت رأی مردم را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. بنابراین بتدریج «تأمین اجتماعی» همراه با مفاهیم و تعهدات آن پا به عرصه تعهدات اجتماعی گذاشت.

در نتیجه وضع قوانین و احقاق حقوق، شرایط کار برای کارگران نسبت به وضع اسفبار قرن نوزدهم بهبود یافت. به عبارت دیگر می‌توان گفت، نیروی کار بویژه با توجه به شرایط سنی و جنسی مورد حمایت قرار گرفت. هرچند با مروری به گذشته و تحولات آن به نظر می‌رسد منافع اصلی و حمایت واقعی نصیب نظام سرمایه‌داری شده باشد. بنابراین به نظر می‌رسد لستر تارو

سخنی بحق گفته باشد که «ناآرامی اجتماعی داخلی برای توجیه به هم زدن بساط منافع مستقر در وضع موجود باعث ادامه بقا و رشد سرمایه‌داری شد. ثروتمندان زیرک‌تر از آن بودند که مارکس تصور می‌کرد، آنان دریافتند که ادامه بقای درازمدتشان به این بستگی دارد که شرایط انقلابی را از بین ببرند و همین کار را کردند. در آلمان یکی از اشراف محافظه‌کار به نام بیسمارک در دهه ۱۸۸۰ پرداخت مستمری به سالمندان و نظام بهداشت و درمان عمومی را ابداع و اختراع کرد. چرچیل فرزند یک دوک انگلیسی در سال ۱۹۱۱ نخستین بیمه بیکاری را به راه انداخت. روزولت رئیس جمهوری اشراف‌زاده، نظام تأمین اجتماعی را طراحی کرده که سرمایه‌داری را بعد از سقوط آن در امریکا نجات داد. اگر سرمایه‌داری مورد تهدید قرار نگرفته بود هیچ یک از این پدیده‌های تأمین و رفاهی شکل نگرفته بود» (تارو، ۱۳۷۶، ص ۲۰). به عبارت دیگر می‌توان گفت «تأمین» به عنوان پدیده‌ای اجتماعی باعث امنیت نظام سرمایه‌داری در مقابل تهدیدات خودساخته بود.

۱-۲- تحولات اجتماعی

در خصوص رنسانس، کتابها و مقالات بسیاری نوشته شده است. هدف ما نیز در اینجا، بررسی این پدیده نیست. با وجود این، نتایج حاصل از آن، بستر مناسب را برای شکل‌گیری تأمین اجتماعی فراهم آورد. شاید همه آن نتایجی که به موضوع مورد بررسی این مقاله ارتباط پیدا می‌کند عبارت است از: پدیداری نهادهای دولت، ملت و قانون، احترام به حقوق متقابل و پایداری حق مالکیت. تبیین دستاوردهای رنسانس، توسط ستاری فر، بیان کاملی است از آنچه مدنظر قرار دارد: «در دوران رنسانس است که معارف تجربی و ابزارنگارانه پدیدار می‌گردد، گذار از اقتدار کلیسایی به اقتدار مدنی در عرصه‌های ثروت، مدیریت، آموزش، مالیات، قضاوت و ... صورت می‌گیرد. فرآیند عقلانی شدن موجبات تکثیر گستره فرهنگی، افتراق اجتماعی و تخصصی شدن نقش‌ها را فراهم ساخت. در این عصر، صحنه سیاسی و اجتماعی اروپا نیز دچار تغییرات همه‌جانبه شد: رشد ناسیونالیسم، شکل‌گیری حکومت‌های مقتدر مرکزی، به جای اقتدار پاپها و کلیساها، شکل‌گیری پدیده ملت به مثابه یک کلیت تمام اجتماعی و ... در این شرایط دولت به عنوان مهمترین عامل تولید و توزیع ارزش شناخته شد. به علاوه دولت منشأ اعتبار حقوقی شد و مرکز ثقل این اعتبار از کلیسا به دولت منتقل گردید. امور مربوط به حقوق متقابل

و روابط افراد با یکدیگر جنبه قراردادی به خود گرفت و دولت ضامن اصلی اجرای قراردادها شد. در مفهوم اقتدار نیز تحولی رخ داد، به این معنی که اقتداری که تاکنون توسط کلیسا مشروعیت می‌یافت، منبع مشروعیت خود را به دولت منتقل کرد و از آن پس، دولت بود که با اقتدار عقلانی و قانونی وارد صحنه عمل شد و نظامات مدنی را پی‌ریزی نمود و شکل داد» (ستاری فر، ۱۳۷۸، ص ۳۰).

پس از دورانی که ذکر آن رفت و بتدریج، ولی مبتنی بر همان زمینه‌های تاریخی، شاهد دو انقلاب در حوزه‌ها و جغرافیای مختلف هستیم، انقلاب صنعتی در انگلستان و انقلاب سیاسی در فرانسه. این انقلابها به نوبه خود تأثیرات عمیقی را در زندگی بشر در همه زمینه‌ها بویژه در حوزه اقتصادی ایجاد کرد که نتایج آن تا به امروز هم باقی است. شاید «تحول نظام تولید» و «ایجاد کارگر صنعتی» مهمترین دستاورد انقلاب صنعتی نباشد، ولی از نتایج مهم این انقلاب به حساب می‌آید. «انقلاب صنعتی، آثار و وجوه مهم دیگری هم داشت، به عنوان مثال نظام کارخانه‌ای را ایجاد کرد و تقسیم کار را در ابعاد مختلف و گسترده‌ای به وجود آورد» (ستاری فر، ۱۳۷۴، ص ۶۱). از طرف دیگر «برابری در مقابل قانون»، «آزادیهای اجتماعی» و «دموکراسی» می‌توانند از جمله نتایج انقلاب سیاسی باشند. این نتایج در ابتدا به شکل‌گیری تشکلهای و اتحادیه‌های کارگری کمک کرد.

۲-۲- تحولات اقتصادی

در نیمه اول قرن نوزدهم، تحول نظام تولید، بیش از همه مدیون اختراع ماشین بخار، استفاده از زغال‌سنگ و به کارگیری پتانسیل آنها برای تولید محصولات کارخانه‌ای و صنعتی بود. استفاده از نیروی بخار علاوه بر اینکه می‌توانست حجم تولیدات را در بخش صنعت افزایش دهد، توانسته بود با ایجاد سهولت در ارتباطات و افزایش سرعت در حمل و نقل، مرزهای تجاری و حدود و ثغور مبادلات بازرگانی را گسترش و امکان دسترسی به سرزمین‌های دور و صدور کالا به آنجا را افزایش دهد و شرایط تولید کالاها و محصولات جدید را فراهم آورد. به عبارت دیگر ماشین بخار باعث توسعه بازارها و گسترش مشاغل شده بود. از طرف دیگر با استفاده روزافزون از ماشین‌هایی که با نیروهای غیرانسانی (آب، زغال‌سنگ و بخار) کار می‌کردند، ارتباطات پسین و پیشین میان صنایع گسترش یافت و همین موضوع می‌توانست باعث افزایش تولید، بهره‌وری

و انباشت سرمایه شود.

ماشین‌های مذکور در برخی موارد بسیار بزرگ بودند و برای راه‌اندازی و بهره‌برداری از آنها نیاز به سرمایه زیاد و فضای مناسب بود و کارگران توانایی و امکان خرید و نصب آنها را در منزل نداشتند. این کار مستلزم احداث کارخانه بود. به این ترتیب، صنایع خانگی - صناعی که فرایند تولید آنها در خانه صورت می‌گرفت مثل نساجی - و صنایع دستی بتدریج جای خود را به صنایع کارخانه‌ای داد. نکته مهم و قابل توجه به لحاظ تأثیرات عمیق اجتماعی، این است که کارخانه‌ها می‌توانستند در کنار یکدیگر احداث شوند.

راه آهن، تلگراف، مواد رنگی، عکاسی و منفجره و روشهای جدید تولید فولاد، اختراعاتی مبتنی بر دانش علمی پیشرفته بودند که باعث نفوذ علم در صنعت شدند. همین موضوع به نوبه خود اهمیت حیاتی نظام آموزشی و توسعه آن را نشان می‌داد. «بارزترین نمایش این دوره [نیمه دوم قرن نوزدهم] اقتصادی و فنی بود، ریختن میلیون [ها] میلیون تن آهن روی جهان، نوارهای ماریچ از این سوی اقیانوس اطلس به آن سو، حفر کانال سوئز، برآمدن شهرهای بزرگ و جریانهای عظیم مهاجران» (هوبز باوم، ۱۳۷۴، ص ۴). تکنولوژی مبتنی بر علم، عرصه جدیدی در تحولات نظام تولید در نیمه دوم قرن نوزدهم ایجاد کرد و موجب رونق شکوفایی اقتصادی اروپا در سالهای ربع سوم سده نوزدهم گردید. «جهان در آستانه ورود به عصر نوز و نیروی برق، عصر فولاد و آلیاژهای فولاد با سرعت بالا، عصر تلفن و فونوگراف، عصر توربین و موتورهای احتراق داخلی قرار داشت» (هوبز باوم، ۱۳۷۴، ص ۵۰ - ۴۹). این تحولات موجب تبدیل سریع ابداعات علمی به ماشین‌آلات و پیگیری سیاست تولید انبوه (که البته ابتدا در امریکا دنبال شد) گردید. در این زمان بود که مواد اولیه و مواد خام جدید از جمله نفت اهمیت دوچندان یافت. پاسخگویی به این نیازها مستلزم استعمار کشورهای غیراروپایی بود.

۳-۲ - تحولات فکری

همه این پیشرفتها و دستاوردهای اقتصادی و فنی در سایه شکل‌گیری فرهنگ سرمایه‌داری و ایدئولوژی آن یعنی لیبرالیسم همراه بود. «در این دوره از صنعتی شدن بود که جهان‌بینی فردگرایانه لیبرالیسم کلاسیک ایدئولوژی حاکم بر سرمایه‌داری شد. در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، لیبرالیسم کلاسیک به طور کامل امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی

انگلستان را تحت الشعاع قرار داد» (هانت، ۱۳۸۱، ص ۱۰۲). معتقدات روان‌شناختی وابستگان به این تفکر بر چهار فرض در مورد طبیعت انسان استوار بود. آنان باور داشتند افراد خودخواه، حسابگر، اصولاً تنبل و غیراجتماعی هستند. نتیجهٔ تعمیم فرض تنبل بودن به طبقهٔ کارگر، گسترش این عقیده بود که فقط پاداشی عمده یا ترس از گرسنگی و محرومیت می‌توانست آنان را به کار وادارد. جوزف تاووزند^۱ کشیش این نظر را به طور مختصر چنین بیان داشت: گرسنگی نه تنها فشاری آرام‌بخش و مداوم است، بلکه به عنوان طبیعی‌ترین انگیزه برای صنعت و کار، شدیدترین تلاش‌ها را به بار می‌آورد. وی باور داشت که فقط گرسنگی کشیدن، کارگر را به کار وامی‌دارد (همان، ص ۱۰۴ - ۱۰۳). وجه دیگر این قضیه، این است که دستمزد کارگر فقط باید در حد سیر کردن شکم و زنده نگه داشتن او و خانواده‌اش باشد و نه بیشتر. بنابراین هزینهٔ صنعتی شدن را باید کارگران می‌پرداختند.

با توجه به آخرین ویژگی که همانا غیراجتماعی بودن است، اندیشهٔ لیبرال‌های کلاسیک مفهومی را که به طور صنفی در اخلاق پدرسالارانهٔ مسیحی جای داشت، یعنی اینکه جامعه بسان خانواده‌ای است و کل آن روابطی که به این کل واقعیت می‌بخشد بیش از هر یک از افراد اهمیت دارد، رد کرد. عقاید فردگرایانهٔ لیبرالیسم، با پیوندهای شخصی و انسانی که در اخلاق پدرسالارانهٔ مسیحی آمده بود، هماهنگی نداشت. آنان معتقد بودند محدودیت‌هایی که جامعه بر انسان می‌نهد، عموماً زیان‌آور است و تنها در صورتی باید آنها را تحمل کرد که در نبودشان زیانهای بدتری به بار آید (همان، ص ۱۰۶ - ۱۰۵).

۴-۲- محصول

یکی از ویژگیهای نظام سرمایه‌داری، توانایی بازتولید و استمرار این نظام به وسیلهٔ پیگیری و ارضای حس منفعت‌طلبی شخصی است که به واسطهٔ سرمایه‌گذاری‌های جدید و جدیدتر از محل انباشت سرمایه صورت می‌پذیرد. بدیل این مفهوم همان کمتر مصرف کردن است. مصرف کمتر، فروپاشی اخلاق پدرسالارانه، زندگی بخور و نمیر و تغییر نظام خانوادگی، وضعیت اقتصادی و اجتماعی چندان مناسبی روبه‌روی طبقهٔ کارگر قرار نمی‌دهد. هانت

1. Reverend Joseph Townsend

توصیف مناسبی از این معضلات دارد: «انقلاب صنعتی، چنان افزایش در باروری اقتصادی انسان پدید آورد که در تاریخ بی سابقه بود. گسترش همه‌جانبه کارخانه و استفاده وسیع از ماشین‌آلات نمایانگر زمینه فنی این افزایش است. اما برای آن که ظرفیت تولیدی اقتصاد در جهت ایجاد کالاهای سرمایه‌ای هدایت شود، می‌باید قسمت کمتری از آن به تولید کالاهای مصرفی اختصاص یابد. هزینه اجتماعی تهیه کالاهای سرمایه‌ای به منزله محرومیت‌هایی برای انبوه مردم بود. ... سطح زندگی طبقه کارگر طی نخستین دهه‌های قرن نوزدهم تنزل کرد. ... اما زیان حاصل از کاهش مصرف [و به دنبال آن کاهش سطح زندگی] به هیچ وجه تنها دشواری یا حتی سخت‌ترین دشواری نبود که انقلاب صنعتی بر طبقه کارگر تحمیل کرد. نظام جدید کارخانه‌ای، شیوه زندگی کارگران را برهم زد و آنها را در دنیایی کابوس‌مانند، که به هیچ روی آمادگی مقابله با آن را نداشتند رها ساخت. کارگران غرور حرفه‌ای خود و روابط شخصی نزدیکی را که در صنایع دستی داشتند از دست دادند. در این نظام جدید رابطه آنها با کارفرما تنها از طریق بازاری غیرشخصی یا از طریق ارتباط پولی بود. آنان ارتباط مستقیم خود را با ابزار تولید از دست دادند و تا حد فروشندگان نیروی کار که برای معاش خود به شرایط بازار وابسته‌اند تنزل یافتند» (هانت، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰ - ۱۳۹).

شاید بتوان تأمین اجتماعی را یکی از نوادگان رنسانس به طور عام و انقلاب صنعتی به طور خاص دانست. تحولاتی که این دو رویداد مهم در سطوح اجتماعی و اقتصادی از یک طرف و در حوزه اندیشه از طرف دیگر، در اروپا ایجاد کردند باعث نیاز به تعریف و قانونی شدن حقوق و تعهدات متقابل میان کارگران، کارفرمایان و دولت‌ها شد. چرا که در اروپا پس از فتوالمیزم تا ابتدای قرن نوزدهم بتدریج اندیشه‌ها و رفتارهای فردمحور مبتنی بر اصول لیبرالیسم در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی گسترش یافتند و در قرن نوزدهم به تکامل رسیدند. بسیاری از ارزشها را تغییر دادند و هنجارهایی نو ایجاد کردند. محصولی که ایجاد شد، در ادبیات اقتصادی «نظام سرمایه‌داری» نامیده می‌شود. از طرف دیگر بر اثر تضادهای ایجادشده ناشی از فرهنگ منفعت‌طلبانه سرمایه‌داری، از قرن نوزدهم بتدریج اندیشه‌های اجتماع‌محور بروز کرد و ظهور یافت. اندیشمندانی که حامل چنین تفکراتی بودند فردگرایی و منفعت‌طلبی متناسب به آن را مورد انتقاد قرار دادند و برای انسان، فضایل اخلاقی‌ای قائل بودند که اجتماع‌محور و مبتنی بر عدالت اجتماعی بود.

۳- وضعیت اجتماعی و اقتصادی ایران در قرن سیزدهم شمسی

ایران همان‌طور که در نوشته‌های محققان، پژوهشگران، تاریخ‌نویسان و مسافران خارجی در دوره قاجاریه پیداست، کشوری توسعه‌نیافته (نسبت به زمان خودش)، طبقاتی، کشاورزی، متشتت، با حکومتی استبدادی و در بعضی موارد وابسته است. به اعتقاد جولیان باریر^۱ «در سال ۱۲۷۹ شمسی (برابر با ۱۹۰۰ میلادی) ایران ... یک کشور بدوی و تقریباً منزوی بود ... به سختی می‌شد از آن به عنوان یک واحد اقتصادی مجزا نام برد ... نشانه‌هایی از توسعه اقتصادی به چشم می‌خورد اما در آغاز سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) ایران هنوز یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان بود» (باریر، ۱۹۷۱، ص ۲۰ - ۱۹).

جنگهای ایران و روسیه، اعطای امتیازات، انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول از جمله اتفاقات مهمی بودند که طی قرن سیزدهم به وقوع پیوستند. همه این وقایع به نوبه خود پیامدهای مثبت و منفی فراوانی دربرداشتند. چه بسا هنوز هم در پاره‌ای موارد دست به گریبان مشکلات به وجودآمده از این اتفاقات هستیم. ولی در اینجا قصد و مجال بررسی همه‌جانبه وقایع فوق را نداریم، بلکه فقط گوشه‌هایی را عنوان می‌کنیم که متناسب با موضوع بحث ما باشد.

۱- ۳- طبقات و روابط اجتماعی

موریه، از سیاحان دوره ویکتوریا درباره روابط اجتماعی در ایران چنین می‌نویسد: «توصیف آداب معاشرت در ایران جزئیات و ریزه‌کاریهای مفصل دارد اما هر کسی چند و چون آن را می‌داند و از ابتدای جوانی چنان به سهولت رعایت می‌کند و در واقع چنان در مدارج اجتماعی هویداست که هیچ فردی حتی در بدترین شرایط، از موقعیت دقیق و مناسب خود و آداب و اصول مربوط به آن بی‌خبر نیست» (آبراهامیان، ۱۳۸۴، ص ۳۱). یکی از دلایلی که مانع برخوردی طبقاتی می‌شد، ارتباطات و پیوندهای قبیله‌ای و دینی بود. آبراهامیان به طور مفصل به این موضوع پرداخته و چنین می‌گوید: «علائقی مبتنی بر تبارهای عشیره‌ای فرقه‌های دینی، سازمانهای منطقه‌ای و عواطف پدرسالارانه از مرزهای بین طبقات افقی می‌گذشت،

1. Julian Bharier

پیوندهای عمودی گروهی را تقویت می‌کرد و از این رهگذر مانع از آن می‌شد که منافع اقتصادی مکتوم به صورت نیروهای سیاسی آشکار درآید. تا جایی که افراد بیشماری در ایران اوایل قرن سیزدهم شیوه‌های زندگی مشترک، جایگاه مشابه در شیوه تولید و روابط مشابه با ابزارهای اجرایی داشتند، طبقات اجتماعی - اقتصادی ایجاد کردند اما تا آنجا که این افراد پایبند علائق گروهی بودند، نتوانستند بر موانع محلی فائق آیند، منافع ملی خود را به صراحت دریابند و از این رو از ایجاد طبقات اجتماعی - سیاسی درماندند» (همان، ص ۳۳).

به هر حال می‌توان ایران را در اوایل قرن سیزدهم به لحاظ اجتماعی به چهار طبقه تقسیم کرد: نخست طبقه بالای زمین‌دار، متشکل از نخبگان مرکزی و بسیاری نخبگان محلی. طبقه دوم، طبقه مالدار بود که تجار شهری و همچنین انبوه دکانداران و پیشه‌وران را دربرمی‌گرفت. طبقه سوم، از مزدگیران شهری، به خصوص صنعت‌گران مزدبگیر، شاگرد مغازه‌ها، دوره‌گردها، نوکرها، حمالان عمله و فعله تشکیل می‌شد. سرانجام چهارمین طبقه عمده شامل اکثریت عظیم روستائینان یعنی رعیت - توده‌های عشایر (ایلیات) و همچنین دهقانان بی‌زمین - بود. از آنجا که بسیاری از این سوداگران، کسبه و صنعت‌گران، هزینه مساجد بازار، مکتب‌خانه‌ها، مدرسه‌های علوم دینی، تکیه‌ها و دیگر بنیادهای خیریه (موقوفات) را تأمین می‌کردند، طبقه متوسط تجاری با روحانیت ارتباط تنگاتنگ داشتند. (همان، ص ۳۱ - ۳۰). با نگاهی متفاوت دو گروه مهم دیگر را می‌توان معرفی کرد: روحانیت و روشنفکران متجدد. روحانیت همچون گذشته از طریق وجوه شرعی که به رهبران مذهبی، حکام شرع، ملایان مکتب‌خانه و دفترداران و قباله‌نویس‌ها تعلق می‌گرفت زندگی را اداره می‌کرد. املاک وقفی هم وجود داشت و درآمد آن به عده‌ای از مقامات روحانی می‌رسید و دوشادوش روحانیت، طبقه متوسط جدیدی در شهرهای ایران عصر قاجار پدید آمد و رشد کرد. روشنفکران نیز همچون روحانیان به خاطر نقشی که در شکل دادن به ایدئولوژی در ایران داشتند از اهمیت خاصی برخوردار بودند. پایگاهشان حداکثر همان ۵ درصد جمعیت باسواد شهری بود، اما منبع آموزشی‌شان با روحانیت فرق می‌کرد و تعدادشان اندک بود. ایستان ایرانیان تحصیل‌کرده در غرب یا در دارالفنون تازه تأسیس ایران بودند. دارالفنون سالانه ۲۵۰ محصل را جذب می‌کرد (فوران، ۱۳۸۰، ص ۲۰۴ - ۲۰۳).

۲-۳- نتایج جنگ با روسیه

عهدنامه‌های تحمیلی ناشی از شکست ایران در جنگ با روسیه، جدای از عوارض اجتماعی و پیامدهای سیاسی در داخل و خارج از کشور، به لحاظ اقتصادی نیز تأثیرات منفی به دنبال داشت. آبراهامیان در این خصوص چنین می‌نویسد: «عهدنامه‌های دیپلماتیک نظیر گلستان، ترکمانچای و پاریس، همچنان که غرض اصلی‌شان نیز بود موجبات نفوذ اقتصادی در ایران را فراهم آوردند. طی این قرن، کل حجم تجارت خارجی‌ان در واقع تا هشت برابر افزایش یافت. واردات بویژه تولیدات انبوه منسوجات، سخت‌ابزار، شیشه، همچنین شکر، چای و ادویه از دومیلیون پوند در سال ۱۲۰۹ به بیش از پنج میلیون پوند در سال ۱۲۷۹ رسید. صادرات عمدتاً پنبه خام، ابریشم، گندم، برنج، توتون، پوست و فرش در همان دوره از دو میلیون پوند به حدود سه میلیون و هشتصد هزار پوند رسید (آبراهامیان، ۱۳۸۴، ص ۴۷).

با توجه به اینکه بخش اعظم کالاهای وارداتی، کالاهای صنعتی هستند، این امر در آن زمان می‌توانست موجب تعطیلی صنایع، بویژه صنایع نوپا شود. نتیجه طبیعی این اتفاق، عدم‌نیاز به تحول نظام تولید و استفاده از فناوری نوین، عدم بهره‌مندی از انباشت سرمایه و عدم پرورش کارگر صنعتی است. نبود کارگر صنعتی خود باعث عدم احساس نیاز به نهاد مستقل تأمین اجتماعی می‌شود. از طرف دیگر صادرات ایران هم به طور عمده به محصولات کشاورزی اختصاص داشته است. شایان ذکر است که کارگران بخش کشاورزی هنوز هم از حمایت‌های تأمین اجتماعی بهره‌مند نیستند.

۳-۳- نوسازی اقتصادی و واگذاری امتیازات

در زمان پادشاهی ناصرالدین‌شاه برخی حرکت‌های اصلاح‌طلبانه و تمایلات صنعتی شدن و نوسازی مشاهده شد که متأسفانه باید گفت هیچ‌گاه پیوسته نبود و نهادینه نشد. در کنار آنها، واگذاری برخی امتیازات از جمله بهره‌برداری از شیلات، توسعه و اداره خطوط تلگراف، احداث راه‌آهن و تراموا، گسترش راهها و اکتشاف نفت به دولتهای روس و انگلیس و اقداماتی که سرکردگان و عوامل این دولتها به عوض امتیازات دریافتی انجام دادند، باعث ایجاد مشاغل حرفه‌ای و صنعتی شد. در کنار این مشاغل خطرات و حوادثی نیز وجود داشت که به مرور زمان می‌توانست باعث توجه و تمرکز کارگران بر روی آنها شود و نیازها و خواسته‌های مشترک

طبقاتی و هماهنگی نسبی درون صنفی برای بهبود شرایط کاری و زندگی ایجاد کند. ولی همان‌طور که پیشتر بیان شد، به دلایل مختلف شاهد بروز این اتفاق نبودیم. شایان ذکر است که سفرهای ناصرالدین‌شاه و بعدها پسرش به اروپا در همان دوره رونق اقتصادی و دستاوردهای چشمگیر فنی و صنعتی رخ داد و باعث احساس نیاز به نوسازی و اصلاحات شد. این احساس نیاز از سوی شاه ایران با نیاز دیگری از سوی اروپاییان که همان نیاز به بازارهای مصرفی جدید و مواد اولیه فراوان و ارزان بود همراه شد. نتیجه این نیاز متقابل، در اقلام مربوط به صادرات و واردات ایران طی همان دوره به وضوح قابل مشاهده است.

۴ - ۳ - انقلاب اجتماعی

انقلاب مشروطه، شورشی اجتماعی محسوب می‌شود که به واقع به دنبال ساقط کردن حکومت و شخص پادشاه نبود بلکه به دنبال اصلاحات در اداره امور کشور بود. این حرکت در ابتدا فقط برای ایجاد عدالتخانه بود ولی بتدریج و با مقاومت دربار از طرفی و گسترش جنبش و قدرت گرفتن آن از طرف دیگر، تأسیس مجلس و حکومت مشروط به قانون نیز به آن اضافه شد. البته در ادامه، اصل وحدت‌آفرین میان همه اقشار حاضر در جنبش همین حکومت قانون بود. خواست مرکزی انقلابیان ایران، تأمین امنیت زندگی و جان و مال همگان از خودکامگی نامحدود و غیرقابل پیش‌بینی دیوانی بود. به همین دلیل بود که آنها می‌پنداشتند به صرف غلبه بر استبداد، سایر آرمانهای اجتماعی و سیاسی - پیشرفت اقتصادی، رفاه اجتماعی و اعتبار ملی - خود به خود به دست خواهد آمد (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۱۰۳). باری، انقلاب مشروطه مبارزه‌ای بود با استبداد سنتی و به دلایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تمام طبقات و افرادی که امیدوار بودند از ثمره‌های آن بهره‌مند شوند آن را عملی کردند. انقلاب مشروطه نه انقلابی بود بورژوایی و نه نیمه‌بورژوایی (همان، ص ۱۱۰). آنچه بود، بی‌قانونی بود، برابری نظری همه اتباع کشور بود در برابر تصمیم فرمانروا [پادشاه] و نابرابری واقعی آنها بنا به ماهیت خودکامه و متغیر هر یک از آن تصمیم‌ها. مردم در برابر قدرت مطلق برابر بودند، زیرا حتی نابرابری‌های واقعی آنها استوار و پایدار نبود. این چارچوبی اجتماعی بود که ضعفهای تمامی اشکال مالکیت خصوصی را با تحرک اجتماعی - سیاسی فراوان در هم آمیخته بود؛ چارچوب اجتماعی‌ای که انسان سالم و ثروتمند نمی‌دانست که آیا ثروت یا جان خود را فردا از کف خواهد داد یا نه؟ (همان، ص ۱۰۲).

۵-۳- جنگ جهانی اول

ایران در جنگ جهانی اول اعلام بیطرفی کرد. اما به‌رغم این بیطرفی، صحنه درگیری قوای روسیه، عثمانی و بریتانیا شد. جنگ، تأثیر مستقیم و مخربی بر اقتصاد ایران داشت. ارتش‌های متخاصم، محصولات کشاورزی، دامی و خود دامها را مصادره می‌کردند، شبکه آبیاری ویران شد، دهقانان را به زور به جاده‌سازی و سایر بیگاریهای نظامی وامی‌داشتند و روستاها از سکنه خالی شد، ایران حتی تا سال ۱۳۰۴ ش / ۱۹۲۵ م به سطح تولید کشاورزی ماقبل جنگ برنگشت، توسعه صنعتی دستخوش وقفه شد اما داد و ستد و پیشه‌وری در سطح محلی باقی ماند. شهرهای کشور با تورم دست به‌گریبان بودند. واردات بر صادرات پیشی گرفت. اوج مشکلات زمستان سال ۱۲۹۷ هجری شمسی بود که قحطی شدید بروز کرد. بنا به برآوردها، تلفات انسانی ناشی از قحطی بین یکصد هزار تا دو میلیون نفر بوده است (فوران، ۱۳۸۰، ص ۲۹۶).

ایران طی سالهای بعد از جنگ جهانی اول و پیش از دوره پهلوی وضعیت اسفباری داشت چنانچه قدرت دولت مرکزی به حداقل ممکن تنزل یافت و کشور به‌طور غیررسمی به صورت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد. در این خصوص فوران چنین می‌نویسد: «در سال ۱۲۹۳ شمسی (۱۹۱۴ میلادی) شمال ایران در اشغال قوای روسیه بود ... در جنوب نیز انگلیسی‌ها با شیخ خزعل، حکمران عرب خوزستان همکاری داشتند، تا در زمینه اعمال کنترل بر میدانهای نفتی تضمینی داشته باشند. در اردیبهشت ۱۲۹۳ (ماه مه ۱۹۱۴) دولت بریتانیا کنترل شرکت نفت ایران و انگلیس را به دست گرفت و قوایی نیز برای حفظ نظم در منطقه بیطرف موضوع قرارداد ۱۲۸۶ ش (۱۹۰۷ م) گسیل داشت. دولت ایران در این شرایط بسیار ضعیف شد و رؤسای قبیله‌ها و بزرگ مالکان در مناطق خویش حاکم مطلق شدند» (همان، ص ۲۹۶).

۶-۳- وضعیت اقتصادی

همان‌طور که عنوان شد در آن سالها ایران از ساختار اقتصادی مناسبی برخوردار نبود. جمالزاده نیز به عنوان یک ایرانی و با حس ملی‌گرایی، اگرچه تلاش کرد با دیدی مثبت به وضعیت اقتصادی ایران نگاه کند، با کلامی توأم با دلسوزی و شاید تأسف در خصوص وضعیت صنعت ایران در سالهای پایانی قرن سیزدهم (دهه دوم قرن بیستم)، در کتاب خود با عنوان گنج شایگان، چنین می‌نویسد: «صنعت ایران با آنکه به علت بی‌اسبایی از رونق و شکوه قدیم افتاده باز از

کارخانجات ایران منسوجات ابریشمی، پنبه، شال، مخمل، زری، نمد، قالیچه، اشیاء زرگری، ظروف و اوانی سفالین و لعابدار، چوبینه آلات منبت و قلمزده و خاتم‌کاری و اسلحه جارجه و ناریه خوب ساخته و پرداخته می‌شود که از حیث نزاکت و ظرافت و دوام خیلی تعریف دارد. ولی ارزانی و آب و تاب فرنگی صنعت ملیه ما را مفلوج نموده و از سالهای دراز تاکنون آنچه کارخانه کاغذگری، چلواربافی، شماعی، شیشه‌گری، بلورسازی، قندسازی، کبریت‌سازی، چراغ‌گاز و غیره در این مملکت ایجاد شده به فاصلهٔ خیلی خوابیده است. گذشته از اقتباس نمودن صنایع جدید بواسطهٔ بعضی سهل‌انگاری و طمع منفعت عاجل از رواج صنایع قدیمهٔ خود در داخله و خارجه نیز کاسته‌ایم. در ایران، حالیه، کارخانه به آن معانی که در اروپا فهمیده می‌شود جز دو سه کارخانه الکتریک در تهران، رشت، تبریز و مشهد و یک کارخانه‌گاز در تهران، کارخانه‌ای نیست و حتی هنوز در استفاده از قوه آب هم کوششی به عمل نیامده است» (جمالزاده، ۱۳۶۲، ص ۷۷). منظور از بی‌اسبابی و اقتباس نمودن صنایع جدید همان محرومیت از فناوری‌های جدید است که پیشتر به آن اشاره شد. نکتهٔ قابل توجه دیگر، آن که در آن سالها هنوز در استفاده از «قوهٔ آب» عاجز بوده‌ایم.

۷-۳- محصول

به عنوان جمع‌بندی از شرایط اقتصادی و سیاسی در قرن سیزدهم به نوشتهٔ دکتر کاتوزیان بسنده می‌کنیم: «در قرن سیزدهم که زمان ظهور عواملی چون رقابت امپراطورها، تجارت آزاد، تکنولوژی جدید، دموکراسی سیاسی و غیره بود، اقتصاد ایران، همانند سیاست آن، ناگزیر از تعادل خارج شد، نقشهٔ جغرافیایی، انسانی و طبیعی کشور در پی از دست رفتن پاره‌ای از مناطق آن تغییر کرد و به محدودتر شدن ظرفیت تولیدی و بازار داخلی و کاهش قدرت سیاسی آن انجامید. از جمله پیامدهای این امر انعقاد موافقتنامه‌های تعرفه‌ای ویژه‌ای بود که صنعت داخلی را، که از لحاظ اقتصادی کم‌بینه و از حیث فنی عقب‌افتاده بود، در رقابت با محصولات ماشینی ارزان‌قیمت بی‌دفاع گذاشت. حاصل این فرآیند، از دست دادن صادرات کالاهای ساخته‌شده، گرایش به سمت تولید فرآورده‌های کشاورزی تجاری، کاهش احتمال تولید مواد غذایی اصلی و افزایش عمومی واردات بود» (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۹۰). پر واضح است بخش کشاورزی و صنایع دستی، نسبت به سایر بخشها و فعالیتهای اقتصادی، از پیوندهای پسین و پیشین کمتری

برخوردارند و پتانسیل کمتری نیز برای گسترش شهرنشینی و ایجاد طبقه کارگر صنعتی دارند. چراکه پیوندهای خانوادگی و روابط سنتی در این دو بخش بسیار قوی تر و محکم تر از سایر بخشهاست و نیاز به تخصص و تقسیم کار در آنها کمتر احساس می شود. از طرف دیگر ارزش افزوده و ارزش مبادلاتی مواد اولیه، محصولات کشاورزی و تولیدات صنایع دستی نسبت به محصولات کارخانه‌ای و صنعتی کمتر است و همین موضوع باعث شده بود که طی آن سالها، رابطه مبادله به زیان ایران بوده باشد. در چنین شرایطی انباشت سرمایه که مقدمه ورود به صنعتی شدن است، نیز شکل نگرفته است.

فلور ایران‌شناس هلندی نیز، هم‌نظر با دیگران ایران را کشوری غیرصنعتی و فاقد طبقه کارگر معرفی می‌کند. «ایران در سال ۱۹۰۰ کشوری ماقبل صنعتی و یکی از فقیرترین و عقب افتاده‌ترین کشورهای جهان بود. (فلور، ۱۳۷۱، ص ۹).

در این میان باید توجه داشت که توزیع درآمد و ثروت و همچنین توزیع قدرت سیاسی و اجتماعی بسیار نامتناسب بود. هرچند که طبقاتی بودن و توزیع نابرابر توانمندی‌های اقتصادی می‌توانست پتانسیل خوبی برای برخوردهای اجتماعی و حصول به برخی برابری‌ها، آزادی‌ها و حقوق اجتماعی باشد، در ایران به دلایل مختلف، این اتفاق نیفتاد. پایبندی به اصول اخلاقی، روابط اجتماعی و آداب معاشرت به عنوان هنجارهای عمومی و همچنین برخورداری طبقات مختلف اجتماعی از نوعی اخلاق پدرسالارانه، می‌تواند از دلایل ذکر شده باشد.

۴ - نتیجه‌گیری

با توسل به دیالکتیک هگل، تأمین اجتماعی سنتز «لیبرالیسم، نظام سرمایه‌داری و اخلاق منفعت‌طلبانه شخصی» بود در مقابل «آشوب‌های کارگری، شورش‌های اجتماعی و انقلابات عمومی». سلسله وقایعی نیز که پس از رنسانس و در نتیجه آن، در اروپا رخ داد زمینه‌های شکل‌گیری نهاد مستقل و نوین تأمین اجتماعی را به طور درون‌زا و طی فرایندی از پایین به بالا، فراهم آورد. در واقع این نهاد باید جایگزین سایر نهادهایی می‌شد که به مرور از میان رفته یا تغییر کارکرد یافته بودند.

اما در ایران با شرایط بسیار متفاوتی روبه‌رو بوده‌ایم. وضعیتی که به صورت بسیار مختصر به آن اشاره شد، نشان‌دهنده بستر مناسب برای شکل‌گیری تأمین اجتماعی در ایران نیست. در

واقع مشکلات، کمبودها و نارسایی‌های مردم، جامعه و حکومت ایران در آن روزگار بسیار فراتر از آن بود که فرصت پرداختن به مقوله‌های رفاهی از جمله تأمین اجتماعی فراهم شود. در آن زمان ضایع شدن حقوق کارگران مطرح نبود. نخست آنکه نظام تولیدی و روابط آن چنین نیازی را القا نمی‌کرد. دوم آنکه قانونی وجود نداشت که بتوان حقوقی متصور بود. کارگران نیز نمی‌دانستند که دارای حقوقی هستند. به عبارت دیگر در جامعه‌ای که اقشار مختلف از حداقل امنیت و حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برخوردار نبود، تأمین اجتماعی بیشتر شبیه طنز بود تا آرمانی اجتماعی.

چنین به نظر می‌رسد که «تأمین» در جامعه آن روزگار به دو شیوه به اجرا درمی‌آمد؛ ابتدا تأمین به صورت درون‌طبقه‌ای انجام می‌شد. به عبارت دیگر با توجه به ساختار بندی اجتماعی، اعضای هر طبقه به صورت خانوادگی، فامیلی، ایلی و ... در نهایت طبقه‌ای یکدیگر را حمایت و در صورت لزوم تأمین می‌کردند. شیوه دوم با استفاده از آموزه‌ها و اصول دینی و مذهبی است. تأمین مالی در این شیوه بیشتر توسط اعضای طبقه دوم (طبقه متوسط مالدار) انجام می‌شد و نهادهای مذهبی مانند مساجد یا بنیادهای خیریه، وظیفه اجرای تأمین اجتماعی و رساندن حمایتها و کمکها به افراد و خانواده‌های نیازمند را برعهده داشته‌اند.

هر چند پیش از بررسی تاریخی و تطبیقی عوامل مؤثر در شکل تأمین اجتماعی نمی‌توان حکمی قطعی صادر کرد، به نظر می‌رسد با جغرافیای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران در قرن سیزدهم، تأمین اجتماعی نه تنها نمی‌توانست سنتزی برای وضع موجود باشد، بلکه بیشتر به آنتی‌تز آن می‌ماند. جدای از اینکه نیاز عمومی جامعه نبود و فقدان آن احساس نمی‌شد، ایجاد آن می‌توانست نظم اجتماعی را نیز بر هم زند و کارکردهای نهادهای موجود را با مخاطره جدی روبه‌رو سازد.

منابع

فارسی

- ۱- آبراهامیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، مترجمان کاظم فیروزی، حسن شمس‌آوری، محسن مدیر شانه‌چی، چاپ نهم، تهران، مرکز، ۱۳۸۴.

- ۲ - تارو، لستر. آینده سرمایه‌داری تغییر و تحول ساختاری در نظام سرمایه‌داری جهان، ترجمه عزیز کیاوند، تهران، دیدار، ۱۳۷۶.
- ۳ - جمالزاده، محمدعلی. گنج شایگان، تهران، کتاب تهران، ۱۳۶۲.
- ۴ - ساروخانی، باقر. روشهای تحقیق در علوم اجتماعی، جلد دوم، چاپ ششم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۵ - ستاری‌فر، محمد. درآمدی بر سرمایه و توسعه، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۴.
- ۶ - ستاری‌فر، محمد. «زمینه تاریخی تأمین اجتماعی»، فصلنامه تأمین اجتماعی، سال اول، شماره اول، ص ۳۰.
- ۷ - فلور، ویلم. اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۷۱.
- ۸ - فوران، جان. تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی تا انقلاب، ترجمه احمد تدین، چاپ سوم، تهران، رسا، ۱۳۸۰.
- ۹ - کاتوزیان، محمدعلی همایون. اقتصاد سیاسی ایران از مشروطه تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ پنجم، تهران، مرکز، ۱۳۷۴.
- ۱۰ - هانت، ای. ک. تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی، ترجمه سهراب بهداد، تهران، آگه، ۱۳۸۱.
- ۱۱ - هوبز باوم، ا. ج. عصر انقلاب اروپا ۱۸۴۸ - ۱۷۸۹، ترجمه علی اکبر مهدویان، تهران، مترجم، ۱۳۷۴.
- ۱۲ - هوبز باوم، ا. ج. عصر سرمایه ۱۸۷۵ - ۱۸۴۸، ترجمه علی اکبر مهدویان، تهران، انتشارات ما، ۱۳۷۴.

انگلیسی

- 1- Julian Bharier, *Economic Development in Iran 1900-1970* (London: Oxford University Press, 1971), PP. 19-20.